

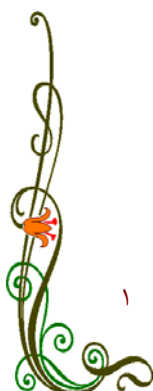


## مگر ما کارگرها دل نداریم



برگرفته از کتاب: نقش دل در مدیریت

نوشته: مرعوم مہتبی کاشانی





## پرده اول:

در سال ۱۳۶۵ در کارخانه تولید سیلندر گاز فانگی در مشهد که مدتی مدیریت آن را بر عهده داشتم، روزی کارگر جوانی از واحد جوشکاری نزد من آمد و پند شعر مرا خواست. با تعجب از سرپرست او پرسیدم ممدود اسری از کجا می‌داند که من اهل شعرم؟ گفت آفر او خودش اهل دو تار است، اما متأسفانه چندی پیش بند اول انگشتان دست چپ او زیر قیچی رخت و بعد از آن چون دیگر نتوانست با آن انگشت‌ها دو تار بنوازد، از شدت ناراحتی دو تارش را شکست و آن را سوزاند. اما چندی بعد بند انگشتش رشد کرد و ترمیم شد و اکنون می‌تواند دو تار بنوازد، ولی دو تار ندارد. پند روز بعد ممدود را خواستم، پند شعر به او دادم و متوجه شدم که او به علت مشکلات اقتصادی نمی‌تواند دو تار ببرد. ممدود برایم شرح داد به خاطر عشق به این ساز، آن را پیش استاد ممدوگان در قوچان سینه به سینه آموخته است. من که مدت‌ها دلم می‌خواست دو تاری داشته باشم از ممدود کمک خواستم و به او گفتم بدون اینکه کسی بفهمد یک روز جمعه با هم برای این کار به قوچان برویم. او پذیرفت و در آن جمعه بسیار خاطره‌انگیز، من یک دو تار برای خودم تهیه کردم و دو تاری هم به رسم هدیه برای ممدود.

هفته بعد سرپرست ممدود که از این ماجرا بی‌خبر بود، پیش من آمد و گفت اتفاق عجیبی افتاده است و گروه جوشکاری مهره شیر سیلندر که ممدود اسری در آن است، استاندارد و رکورد تولید را شکسته و همه به جای روزی ۳۰۰ سیلندر، ۳۷۰ سیلندر جوش می‌دهند و این کاری بود که ما نتوانسته بودیم از راه زمان سنبی آنها را متقاعد به این استاندارد تولید کنیم. من روز بعد ممدود را خصوصی خواستم و از این کار او اظهار نارضایتی کردم و گفتم من سفر قوچان و هدیه دو تار را برای افزایش تولید نکردم و تنها برای دلم کردم و او نیز در پاسخ گفت مگر ما کارگرها دل نداریم، من هم این کار را برای دلم می‌کنم.

منبع: [www.DiaMethod.com](http://www.DiaMethod.com)

